



# مدرسان شریف

## فصل اول

### «فلسفه چیست؟»

#### مقدمه

آیا تاکنون برایتان پرسشی پیش آمده است که پاسخ آن را از علم و منطق نیافته باشید؟ آیا تا به حال با پرسش‌هایی از هستی و ماورای طبیعت برخورد کرده‌اید؟ می‌دانید چگونه می‌شود به این پرسش‌ها پاسخ داد؟

فلسفه می‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهد. ابتدا لازم است معنای واژه «فلسفه» را بشناسید. کلمه فلسفه یا "Philosophy" از دو واژه یونانی "Philia" به معنای دوست داشتن و "Sophia" به معنای خرد و حکمت (دانش) مشتق شده است.

واژه فیلسوف "Philosopher" نیز همانند فلسفه ریشه‌ای یونانی دارد و آن واژه «فیلسوفوس (Philosophos)» است که به معنی دوست‌دار حکمت، دانش و خرد است. واژه فیلسوفوس یونانی و مرکب از دو جزء است: «فیلسوس (Philos)» به معنی دوست‌دار یا دوست‌دارنده و «سوفوس (Sophos)» به معنی «حکمت و خرد» است، واژه سوفوس هم خود، از «سوفیا (Sophia)» گرفته شده است. بنابراین واژه «فیلسوف» از دیدگاه زبانی صیغه اسم فاعل یا ساخت صفت فاعلی است و برکننده کار دلالت دارد. خاستگاه فلسفه، شوق؛ و مقصد آن، شناسایی یعنی رو کردن به ذات و حقیقت چیزها و کارهاست. به هر حال برای تعریف این کلمه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برتراند راسل فیلسوف انگلیسی بیان می‌کند که تعریف فلسفه بر حسب مکتبی که برگزیده‌ایم متفاوت خواهد بود.

**نکته ۱:** فرآیند خرد، طرز فکر کردن و روش کار خرد فهم، بینش، ژرف اندیشی و وسعت فکر است. فرآورده دانش، معرفت یا اطلاعاتی است که فرد به وسیله تفکر یا از طرق دیگر کسب می‌کند. خرد دوستی یا عشق به خرد یا فلسفه، کوششی برای به وجود آوردن یک طرز فکر منطقی و داشتن نظر و بینش وسیع و عمیق در برخورد با امور مختلف است.

فلسفه را به طور کلی در دو معنی به کار می‌برند: در معنی عام و در معنی خاص.

**۱- فلسفه در معنی عام:** فلسفه در این معنی عبارت است از «جهان بینی شخصی هر فرد» و مقصود از جهان بینی، بینشی است که هر فرد در باب مسائلی فلسفی یعنی مسایل مربوط به خدا، جهان و انسان می‌تواند داشته باشد. این بینش بر شناخت‌های علمی و هنری هر شخص و نیز بر عوامل محیطی و اجتماعی وی مبتنی است. بر این اساس و از این دیدگاه است که همه انسان‌ها فیلسوفند یعنی فلسفه در معنای عام مخصوص زمان، مکان و فرد یا افراد خاصی نیست بلکه هم زمان با پیدایش انسان پدید آمده است و نمی‌توان زمانی برای آغاز آن در نظر گرفت. فلسفه در این معنی، محدود به حدود خاص نیست و به کشور یا جنس و رنگ معینی اختصاص ندارد.

**۲- فلسفه در معنی خاص:** فلسفه در این معنی عبارت است از «بینش ژرف و تأمل سنجیده در باب مسایل فلسفی» یعنی مسایل مربوط به خدا، جهان و انسان. تأمل و ژرف نگری در هستی را هم که بسیاری از فیلسوفان و نیز فیلسوفان اسلامی وظیفه بنیادین فلسفه به شمار می‌آورند معنایی مغایر با آنچه گفته شد ندارد چرا که خدا، هستی مطلق و مبدأ ظهور هستی‌های نسبی ما یعنی جهان و انسان است. بنابراین تأمل در هستی همانا تأمل در خدا، جهان، انسان و مسایل مربوط به آنهاست.

تأمل در مسایل فلسفی و کوشش برای تجزیه و تحلیل پرسش‌های فلسفی، خردمندانه و آزادانه صورت می‌گیرد. بر همین اساس می‌توان گفت: فلسفه (در معنی خاص آن) جهان بینی عقلانی یا بینشی است که متکی بر عقل و جدا از دین است. سخن برتراند راسل مبتنی بر این که فلسفه بینشی متمایز از الهیات یعنی جهان بینی دینی است ناظر بر همین معناست.



کج مثال ۱: بینش ژرف و تأمل سنجیده در باب مسایل فلسفی مربوط به کدام نوع از فلسفه می‌باشد؟

(۱) فلسفه خاص (۲) فلسفه عام (۳) فلسفه نظری (۴) فلسفه عملی

پاسخ: گزینه «۱» فلسفه در معنی خاص به بینش ژرف و تأمل سنجیده در باب مسایل فلسفی یعنی مسایل مربوط به خدا، جهان و انسان می‌پردازد.

فلسفه در گذشته عبارت بود از: «علم به حقایق و عمل کردن به بهترین نحو» این تعریف همه‌ی علوم و معارف را شامل می‌شد و مشتمل بر دو بخش بود که عبارتند از: ۱- فلسفه نظری و ۲- فلسفه عملی.

فلسفه نظری شامل علم الهی (علم اعلی)، علم ریاضی (علم اوسط) و علم طبیعی (علم اسفل) است. فلسفه یا حکمت عملی نیز شامل علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن می‌باشد که از نظر ابن مسکویه، سیاست یا اداره خویشتن یا علم اخلاق است و از نظر فارابی، سیاست یا اداره شهر، ملت و کشور که همان سیاست مدن است و از نظر ابن سینا، سیاست یا اداره خانواده یا تدبیر منزل است. اما فلسفه به معنای امروزی و به معنی خاص به حکمت مابعدالطبیعه یا متافیزیک گفته می‌شود.

منا یعنی بعد و فیزیک یعنی طبیعت. بنابراین متافیزیک یعنی معرفت مابعدالطبیعه.

مابعدالطبیعه معرفتی است که از «بودن» و احکام و عوارض آن سخن می‌گوید، یعنی موضوع آن «مطلق هستی» است. متافیزیک از منظری بلند، به مجموع هستی می‌نگرد و مجموع هستی را نظاره می‌کند. همه موجودات عالم هستی را اعم از محسوس و نامحسوس موردنظر قرار می‌دهد و درباره آن‌ها حکمی دارد خالق یا مخلوق، علت یا معلول، حادث یا قدیم.

کار فیلسوف با دانشمند متفاوت است. کار دانشمند رفتن، دیدن و پرداختن به فعالیت جسمی و ذهنی می‌باشد اما کار فیلسوف تفکر و اندیشیدن است و با فعالیت ذهنی سر و کار دارد.

دانشمندان گروهی از متفکران هستند که پدیده‌های طبیعی را مورد آزمایش قرار می‌دهند تا با بررسی کمی علت و معلول‌ها به چگونگی وجود آن‌ها پی ببرند. این افراد در تحقیقات خود از روش‌های علمی و تجربی استفاده می‌کنند. در مقابل عده‌ای دیگر از متفکران به بررسی کیفی علت و معلول‌ها می‌پردازند که فیلسوف نامیده می‌شوند. البته ممکن است یک فرد هر دو کار را با هم انجام دهد که در این صورت فیلسوف یا فیلسوف - دانشمند خوانده می‌شود.

نکته ۲: فیثاغورث اولین متفکری بود که کلمه فلسفه را به کار برد اما افلاطون آن را به معنای امروزی‌اش مورد استفاده قرار داد.

## مفهوم فلسفه

قبل از پرداختن به هر بحثی بهتر است مفهوم فلسفه را بشکافیم و فیلسوف و ذهنیت او را بشناسیم. در راستای همین امر باید توجه داشت که دو نگرش کلی در مورد مفهوم فلسفه وجود دارد: عده‌ای معتقدند که تعریف فلسفه اساساً کار دشواری است، زیرا هر فیلسوف از زاویه دید خود فلسفه را تعریف می‌کند، تعریف او تنها حیطه‌ای از جوانب فلسفه را روشن می‌کند و این نگرش جامع و کامل نخواهد بود.

عده‌ای دیگر علیرغم این که می‌پذیرند فلسفه از دید فلاسفه دارای تعاریف بسیاری است اما تلاش می‌کنند تعریف کلی از فلسفه به دست آورند.

نکته ۳: کانت شناخت ماهیت شناسایی را کار اصلی و آغازین فلسفه می‌داند.

نثر فلسفه را به عنوان فعالیتی در سه بُعد در نظر می‌گیرد:

۱- فلسفه نظری: در جستجوی فرضیه‌هایی درباره جهان و انسان است که با فرآیند تعلیم و تربیت در ارتباط است. این فلسفه با استفاده از دستاوردهای علوم مختلف و ترکیب آن‌ها می‌کوشد یک دید کلی ارائه دهد. در واقع، فلسفه‌ی نظری فلسفه‌ای وحدت‌نگر است.

فلسفه نظری، طرق تفکر به شیوه منظم درباره هر چیزی که وجود دارد را ارائه می‌کند. فلسفه نظری که با متافیزیک (واقعیت شناسی) و خدانشناسی مطابقت دارد به پرسش‌هایی درباره ماهیت امور از جمله انسان، جهان و... می‌پردازد. فلسفه نظری جستجویی است برای یافتن نظم و تمامیت (کل بودن) که در موارد جزئی یا تجارب خاص به کار نمی‌رود بلکه کاربرد آن در همه‌ی معرفت و همه‌ی تجربه است. کوتاه سخن این که فلسفه نظری کوششی در جهت یافتن پیوستگی در تمام قلمرو اندیشه و تجربه است.

فلسفه از جهت نظری شناختی جامع است که ره به حقیقت و کنه امور می‌برد و حس کنجکاوی انسان را ارضا می‌کند و به رشد فکر و اندیشه مدد می‌رساند. فلسفه نظری در قاره‌ی اروپا بیشتر رواج دارد. فایده این فلسفه به شرح زیر است:

**الف - جامعیت:** از آنجا که فیلسوف فلسفه خود را بر مبنای آگاهی‌های علمی و هنری خود تنظیم می‌کند فلسفه جامعیت دارد یعنی هم واقعیت بیرونی و هم واقعیت درونی را دربرمی‌گیرد. علم بر جنبه کمی و بیرونی واقعیت تأکید می‌ورزد و هنر نیز به جنبه کیفی و درونی توجه دارد.

در این میان فلسفه است که با تأکید بر هر دو جنبه کمی و کیفی (بیرونی و درونی) واقعیت شناختی جامع و کلی را ارائه می‌دهد.

**ب - شناخت حقیقت و ارضای حس کنجکاوی:** علم به ما کمک می‌کند تا واقعیت‌های پیرامون خود را بشناسیم و به ظاهر امور پی ببریم اما حس کنجکاوی ما به این مقدار راضی نمی‌شود و می‌خواهد از ظاهر درگذرد و به ذات و حقیقت هستی پی ببرد. به این بلند پروازی‌ها، تنها فلسفه می‌تواند پاسخ گوید.

**ج - رشد فکر:** فلسفه اندیشه انسان را بارور می‌سازد و به او می‌آموزد که چگونه سنجیده و دقیق بیندیشد و درست تصمیم بگیرد.

**۲- فلسفه دستوری (تجویزی):** فلسفه دستوری یا تجویزی درصد تعیین معیارهایی به منظور ارزیابی ارزش‌ها، داوری درباره کردار و شناخت قدر هنر است. می‌توان فلسفه نظری را با سه وجه متافیزیک، واقعیت‌شناسی و شناخت‌شناسی و فلسفه دستوری را با ارزش‌شناسی مطابق دانست.

فلسفه تحلیلی نیز برابر با کل فلسفه است. این فلسفه مراد ما را از خوب و بد، صواب و خطا و زیبا و زشت مورد بررسی قرار می‌دهد و این پرسش را به میان می‌آورد که آیا صفات مزبور، ذاتی خود اشیا هستند یا آن که فراقکنی‌های ذهن ما می‌باشند. برای روانشناسان تجربی کردارهای گوناگون انسان از لحاظ اخلاقی نه خوبند و نه بد بلکه فقط صور رفتارند که باید به روش تجربی مورد مطالعه قرار گیرند. اما در نظر مربی و فیلسوف دستوری برخی اشکال رفتار ارزشمندند و برخی دیگر چنین نیستند. فیلسوف دستوری درصد کشف اصولی است تا اشخاص بتوانند در این مورد که چه اعمال و صفاتی بیشترین ارزش را دارند و چرا چنین هستند تصمیم بگیرند.

**کج مثال ۲:** فلسفه دستوری یا تجویزی فلسفه‌ای است که ..... .

۱) درصد یافتن پیوستگی در تمام قلمرو اندیشه و تجربه است.

۲) در پی تبیین واضح نمودن مفاهیم مهم تربیتی است.

۳) در پی تعیین معیارهایی به منظور ارزیابی ارزش‌ها است.

۴) فلسفه‌ای است وحدت‌نگر که به تفکر منظم درباره‌ی هر چیزی که وجود دارد می‌پردازد.

پاسخ: گزینه «۳» فلسفه دستوری یا تجویزی درصد تعیین معیارهایی به منظور ارزیابی ارزش‌ها، داوری درباره کردار و شناخت قدر هنر است.

**۳- فلسفه تحلیلی:** برخی کار فلسفه را تحلیل زبان و فکر می‌دانند. منظور از تحلیل زبان مشخص ساختن معانی کلمات و توضیح آنهاست و منظور از تحلیل فکر همان حکم، قضاوت یا جمله است.

**نکته ۴:** آخرین مکتب فلسفی، فلسفه تحلیلی می‌باشد. نکته مهم در این فلسفه این است که در تحلیل، قضاوت مطرح نیست بلکه تنها تحلیل و شناسایی معانی کلمات و جملات مطرح است. فلسفه تحلیل منطقی در پی تبیین واضح نمودن مفاهیم مهم تربیتی است.

در دهه‌ی ۱۹۵۰ فیلسوفان تعلیم و تربیت دریافتند که بیشتر اهتمامشان به تبیین دیدگاه‌های فلسفی نظیر ایده‌آلیسم، رئالیسم، پراگماتیسم بوده و کمتر به فعالیت‌های پژوهشی پرداخته‌اند. در نتیجه فلسفه‌ی تحلیل منطقی در دهه‌ی ۱۹۶۰ پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

این فلسفه توجه خود را بر کلمات و معنا متمرکز می‌سازد. فیلسوف تحلیلی مفاهیمی مانند «علت»، «ذهن»، «آزادی دانش پژوهی» و «برابری در برخورداری از فرصت» را به منظور ارزشیابی معانی مختلف آن‌ها در بافت‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهد. در این معنا بیان می‌شود که چگونه وقتی معانی مناسب به برخی بافت‌های دیگری منتقل گردند ناهماهنگی‌هایی به وجود می‌آورند. فیلسوف تحلیلی، شکاک و محتاط است و به ساختن نظام‌های فکری راغب نیست. در فلسفه تحلیلی، روشن‌سازی مفاهیم اصلی تحقیق صورت می‌گیرد و اعتبار استدلال‌ها آزموده می‌شود. طبق نظر فلاسفه تحلیلی، تحلیل نه فقط یک جنبه از فلسفه بلکه برابر با کل فلسفه است. بذر فلسفه تحلیلی تعلیم و تربیت توسط فلسفه تحلیل زبان افشانه شده است.

#### نظرات اندیشمندان در مورد مفهوم فلسفه

در مورد مفهوم فلسفه برخی فلاسفه بسیار تلاش کرده‌اند و هر یک به سهم خود تعاریفی ارائه داده‌اند. در این جا به ارائه چند تعریف از آن‌ها می‌پردازیم.

**الف - افلاطون:** فلسفه کوشش برای رسیدن به «روشنایی» بودن است و آن را در مقابل نبودن «تاریکی» یعنی سفسطه می‌داند.

**ب - ارسطو:** فلسفه دانشی است که در جستجوی نخستین اصل‌ها و علت هاست. اصل از نظر ارسطو در سه معنی به کار می‌رود:



۱- خاستگاه و بنیاد چیزها ۲- بنیاد کردارها که در اصول اخلاقی و آموزش و پرورش کاربرد دارند. ۳- بنیاد اندیشه‌ها که در اصول منطقی و ریاضی کاربرد دارند.

ج - **کانت**: فلسفه کوششی برای شناختن خاستگاه و ماهیت شناسایی است.

د - **نیچه**: فلسفه آفریدن ارزش‌های نو و جدید می‌باشد.

س - **اسپینوز**: فلسفه، وحدت معرفت است.

ش - **ویل دورانت**: فلسفه عبارت از بررسی و شناخت تحلیلی و انتقادی از مسایل اساسی زندگی به صورت یک کل یا بخشی از یک کل در ارتباط با کل است.

م - **یاسپرس**: کار فلسفه بیدار کردن انسان هاست.

ن - **برتراند راسل (طرفدار مکتب تحلیل منطقی)**: کار فلسفه روشنگری مفهوم‌ها از راه تحلیل آن‌ها می‌باشد.

و - **هگل**: فلسفه همان تاریخ فلسفه است.

هـ - **اگوست کنت**: فلسفه شامل کلی‌ترین قواعد و قوانین موجودات، اصول و مبادی علم و روش پژوهش علمی است فلسفه تحلیلی، ره آموز علم است.

از سوی دیگر **هایدگر** می‌گوید: برای این که بهتر به مفهوم فلسفه پی ببریم بهتر است آن را با زبان یونانی گوش دهیم. وی بیان می‌کند که خاستگاه دین باور داشتن، ایمان آوردن و پرستیدن است و مقصد آن تجارت و رستگاری می‌باشد. خاستگاه هنر، آفرینندگی، نیاز به گفتن و باز گفتن است و مقصد آن به وجود آوردن زیبایی است. بنیاد فلسفه را باید در طبیعت انسان و حالتی که از توجه ژرف پدید می‌آید جستجو کرد.

فلسفه، انسان را در زندگی راهنمایی می‌کند. فایده فلسفه از طریق عملی این است که هم به راهنمایی افراد عادی و هم دانشمندان می‌پردازد. هر کس در هر درجه از فهم و کمال باشد به هر حال دارای فلسفه‌ای است که این فلسفه او را در حل عمیق‌تر و دقیق‌تر مشکلات راهنمایی می‌کند. از جمله بخشش‌های فلسفه به انسان سعه صدر، روح بزرگواری و گذشت است. فلسفه با ایجاد چنین حالتی به ما می‌آموزد که تا سر حد امکان با دیده اغماض به گناهان و خطاهای دیگران بنگریم، در مخالفت با اندیشه‌های مخالف برافروخته نشویم و فکر نکنیم که تنها عمل و اندیشه ما درست است.

با کمک فلسفه انسان می‌تواند خود را اصلاح کند و در دیگران تأثیر بگذارد. بارور شدن افکار فلسفی به مردم بینشی تازه بخشیده و موجب دگرگونی و تحولات اجتماعی می‌شود.

**نکته ۵:** خاستگاه فلسفه، عشق و مقصد آن شناسایی و یا به گفته دقیق‌تر، شناسایی ذات چیزها یعنی رسیدن به روشنایی «بودن» است و به اعتبار این خاستگاه و مقصد است که فلسفه و بنیاد آن یعنی فلسفیدن از دیگر حالت‌ها و کوشش‌های انسان متمایز می‌گردد.

### فلسفه‌ی افلاطون، فلسفه حیرت‌ناپذیر شده است.

با توجه به تعاریفی که از فلسفه ارائه شد معنای آن تا حدی قابل درک گردید اما باید بیان داریم که فلسفه با علوم دیگر و در کل با علم متفاوت است، در حالی که تمام علوم را در بر می‌گیرد اما تفاوت‌هایی هم دارد که افلاطون به آن‌ها اشاره کرده است.

### کج مثال ۳: از نظر کانت کار فلسفه عبارتست از .....

- (۱) کوشش برای شناختن خاستگاه و ماهیت شناسایی  
(۲) آفریدن ارزش‌های نو و جدید  
(۳) بیدار کردن انسان‌ها  
(۴) روشنگری مفهوم‌ها از راه تحلیل آن‌ها

**پاسخ:** گزینه «۱» از نظر کانت فلسفه کوششی برای شناختن خاستگاه و ماهیت شناسایی است.

## سیر تحول فلسفه

در آغاز ظهور فلسفه، فلاسفه به بحث‌های مربوط به جهان شناختی (Cosmology) می‌پرداختند و در جستجوی کشف ماده بودند و می‌کوشیدند تا دریابند که ماده اصلی اشیاء کدامند.

پس از عصر جهان شناختی، انسان‌شناسی (Anthropology) مورد توجه خاص فلاسفه قرار گرفت.

پس از عصر انسان‌شناسی، دوره بحث منظم در فلسفه یونانی فرا رسید و متفکرانی چون دموکریتیوس، افلاطون (Plato) و ارسطو (Aristote) ظهور کردند و به مباحث فلسفی نظمی خاص بخشیدند. به عنوان نمونه ارسطو، فلسفه را به فلسفه نظری و فلسفه عملی تقسیم کرد که فلسفه نظری شامل الهیات، ریاضیات و طبیعیات و فلسفه عملی شامل اخلاق و تدبیر منزل می‌شد. پس از ارسطو فلاسفه غالباً به بحث‌های اخلاقی و موضوعات مربوط به حکمت عملی پرداختند و فلسفه‌های اخلاقی پدید آمد. در قرون وسطی فلسفه در خدمت دین درآمد. پس از رنسانس فلسفه به معرفت‌شناسی موسوم گشت. در روزگار ما دیدگاه‌های مختلفی در مورد فلسفه وجود دارد. فلسفه معاصر مطالعه انسان، آزادی و وجود واقعی او را محور اطلاعات خود قرار داده است.

## تفاوت علم و فلسفه از نظر افلاطون

افلاطون در تفاوت علم و فلسفه (که آن را «دیالکتیک» می‌نامد) می‌گوید: علم از زیر نهاد (فرضیه) آغاز می‌شود و به شناختن توجهی نمی‌کند و به سوی نتیجه می‌رود اما فلسفه یا دیالکتیک در جستجوی شناختن اصل و ذات چیزها و حقیقت می‌باشد. این ژرفا و عمق توجه آدمی به شناختن اصل و ذات هر چیز است که فلسفه و فلسفیدن را از علم جدا می‌نماید.

**نکته ۶:** ارسطو تفاوت علم و فلسفه را نادیده می‌گیرد و به طور کلی از دانش سخن می‌گوید و آن را دارای سه بخش نظری، عملی و سازنده می‌داند. حالتی که از این گونه توجه بر می‌خیزد گاه به صورت حیرت درمی‌آید. در این معنا است که افلاطون می‌گوید فلسفه فرزند حیرت است.

**نکته ۷:** «فلسفیدن» حالتی است که ویژگی بارز آن توجه به شناخت امور است و فلسفه نتیجه حالت فلسفیدن است.

اما مسأله دیگر که باید به آن اشاره شود درباره گزاره‌های علمی است. یکی از ویژگی‌های نظریه‌های علمی، **ابطال‌پذیری** است. ابطال‌پذیری به این معنی نیست که نظریه باطل شود ابطال‌پذیری به معنی سنجش‌پذیری، تکرارپذیری، تجربه‌پذیری و آزمون‌پذیر بودن نظریه‌هاست. ابطال‌پذیری در علم نسبی است و به هیچ وجه به طور الزامی باطل شدن نیست. اصول و قوانینی ابطال‌پذیرند که به مدد آزمایش یا تایید شوند یا آزمون شوند اما فلسفه آزمون‌پذیر نیست. نکته مهم درباره گزاره‌های علمی را کارل پوپر مطرح می‌کند. مقصود پوپر از مطرح کردن آن، ابطال‌پذیری گزاره‌ها و قانون‌های علمی، متمایز کردن گزاره‌های علمی و نیز سنجش‌پذیری پویایی و تکامل آن‌هاست نه استواری آن‌ها.

ویژگی دیگر علم تجربی، **قابلیت سنجش و اندازه‌گیری** آن است در حالی که فلسفه معیار سنجش‌پذیری ندارد.

تفاوت دیگر علم و فلسفه این است که علم عینیت دارد یعنی با واقعیت‌های ملموس و محسوس سروکار دارد. جهان ملموس (آنچه که به تجربه حواس درآید) عینی است. اما مفهوم فلسفه **ذهنی** است. علم به مسایل بیرونی، واقعیت‌های قابل لمس که به تجربه حواس در می‌آیند و قابل تجربه شدن و مشاهده هستند تعلق می‌گیرد. اما مفهوم فلسفه قابل لمس نیست. تفاوت دیگر این است که علم **جزیی** است ولی فلسفه **کلی** است. اگر نگاه علم همواره به سوی تأثیر بیرونی قدرت و آن گونه کارایی است که به تغییر جهان می‌انجامد تأثیر حقیقی فلسفه و فلسفیدن در دگرگونی انسان و نگرش اوست آن گونه دگرگونی که افلاطون آن را به خدا مانند شدن می‌شمارد. از این‌روست آنچه که فلسفه و فلسفیدن را از علم‌ها و فن‌ها متمایز می‌کند همان ژرفای توجه انسان است در شناختن ذات چیزها و کارها و نه چگونگی موضوع آن‌ها. علم کاری به **ارزش‌گذاری** ندارد ولی فلسفه متوجه ارزش‌گذاری است.

**کلمه مثال ۴:** ..... تفاوت علم و فلسفه را نادیده می‌گیرد و به طور کلی از ..... سخن می‌گوید و آن را دارای ..... بخش می‌داند.

۱) ارسطو - ارزش - چهاربخش      ۲) افلاطون - دانش - دویبخش      ۳) افلاطون - علم - سه بخش      ۴) ارسطو - دانش - سه بخش

پاسخ: گزینه «۴» ارسطو تفاوت علم و فلسفه را نادیده می‌گیرد و به طور کلی از دانش سخن می‌گوید و آن را دارای سه بخش نظری، عملی و سازنده می‌داند.

## ارتباط علم و فلسفه

همان‌طور که اشاره شد بین فلسفه و علم تفاوت وجود دارد ولی در عین حال این دو ارتباط تنگاتنگی نیز با هم دارند زیرا بنیاد هر دو بر پرسش است. علم برای آغاز حرکت نیاز به فرضیه و نظریه دارد تا وضعیت موجود را توضیح دهد. فلسفه نیز از داده‌های علمی برای نظریه پردازی استفاده می‌کند. هرگاه داده‌های علمی تغییر کند لاجرم نظریه نیز تغییر خواهد کرد. فیلسوف برای نظریه‌پردازی، داده‌های علوم مختلف را در ارتباط با پدیده‌ها اخذ می‌کند و سپس آن‌ها را به گونه‌ای کنار هم قرار می‌دهد تا بتواند توضیحی کلی در ارتباط با آن پدیده فراهم کند. به همین دلیل علم و فلسفه ارتباط تنگاتنگی را با یکدیگر دارند.


## روش‌های فلسفی

روش عبارت است از مجموع وسایل و راه‌هایی که رسیدن به هدفی را امکان‌پذیر می‌سازد. منظور از روش علمی مجموعه وسایل و راه‌هایی است که به کار گرفتن آن‌ها پژوهنده را به شناخت علمی (علم) می‌رساند. فلسفه نیز از این قاعده مستثنی نیست بدین معنی که فیلسوف نیز برای بررسی و شناخت مسایل مورد طرح و بحث در فلسفه یعنی برای شناخت حقیقت و ذات هستی (اشیاء) باید ابزاری را به کار گیرد و از روش یا روش‌هایی پیروی کند.




## روش‌های فلسفی عبارتند از:

۱- **روش تاریخی:** فلسفه‌ی تعلیم و تربیت با سقراط یا بهتر بگوییم با مشاجره‌ی لفظی وی با سوفسطاییان آغاز می‌شود و این مشاجره همچنان ادامه دارد و نمی‌توان از حکمیت در آن طفره رفت هر چند چنین حکمیتی مستلزم آشنایی با اصطلاحات است. تاریخ فلسفه برای بعضی متکای فکر است و برای عده‌ای بهانه‌شانه خالی کردن از تفکر به شمار می‌رود. فلسفه بودن تاریخ در گرو دو شرط است: احترام گذاشتن به اندیشه مؤلفان و پرهیز از این که بگذاریم به جای ما بیندیشند.

 **نکته ۸:** تاریخ فلسفه سودی دوگانه دارد: نخست اجازه می‌دهد که مسایل را مطرح کنیم. پیچیده‌ترین پرسش‌ها را که غالباً مهم‌ترین آن‌ها نیز هست به تفکری چندین صد ساله همراه با توضیح تبدیل کنیم. دوم آن که احساس‌های مبهم و احیاناً متناقضمان را برای ما مکشوف می‌کند.

۲- **روش تأمل و بازنگری:** این روش عبارتست از این که بررسی را با نتایج حاصله توسط علوم تربیتی آغاز کنیم و از خود بپرسیم که نتایج مذکور در چه شرایطی و در کدام چهارچوب حاصل شده اند. این روش منشاء واحدی ندارد و موفقیتش بیشتر از آن جهت است که خبرنگان، پژوهشگران و فیلسوفان را در تفکر راجع به موضوع واحدی سهیم می‌کند.

۳- **روش تحلیل منطقی:** عبارتست از مورد سؤال قرار دادن سلسله‌براهین و استدلال‌های تربیتی، تعریف اصطلاحات، تحلیل قواعد و بررسی شیوه استدلال آن‌ها تا جایی که به آشکار کردن ابهامات و تضادها بینجامد. تحلیل منطقی به ما اجازه می‌دهد بسیاری از مفاهیمی را که استعاره‌هایی بیش نیستند از نو بازسازی کنیم و غایبات علی یا ضمنی را که در هر گفتار به تعلیم و تربیت نسبت داده می‌شود آشکار کنیم.

 **نکته ۹:** تحلیل منطقی هیچ‌گونه تألیفی به دنبال ندارد و با طرد هرگونه قضاوت ارزشی و با اکتفا به روشن‌تر کردن مطالب همه چیز را به حال خود رها می‌کند. چنین هدفی را برای فلسفه در نظر گرفتن به مثابه‌ی امضای دفن آن است.

۴- **روش برهان خلف:** خوشبختانه می‌توان روش تحلیل منطقی را با روش برهان خلف تکمیل کرد.

در این روش به جای معنای آنچه می‌خواهند بگویند معنای آنچه درصدد انجام آن هستند مورد پرسش قرار می‌گیرد. این روش آنچه را که می‌اندیشیم آشکار می‌کند نه آنچه را که باید بیندیشیم.

محدودیت این روش در این است که متکی بر توافق در یک جامعه و یک فرهنگ است. وجود چنین توافقی در فرهنگ‌های دیگر تردیدآمیز است.


۵- **روش جدل:** آیا مناسب‌ترین روش برای دستیابی به ترکیب مطلوب در قلمرو هدف‌های تعلیم و تربیت روش دیالکتیک نیست؟


باید به خاطر داشت که این روش کار خود را با تضادهای موجود در افکار و نظریه‌ها آغاز می‌کند و نشان می‌دهد که هر تصویری با توجه به نارسایی واقعی‌اش ما را به تصور مخالف ارجاع می‌دهد و مابینت آن‌ها جز با ترکیبی از لحاظ کیفیت متفاوت که جنبه‌های واقعاً مثبت همه موضوعات پیشنهادی را با یکدیگر تلفیق کند از بین نمی‌رود.

جدل را نه فقط طرفداران مارکس بلکه جان دیویی هم به کار می‌برد. در واقع سراسر فلسفه تعلیم و تربیت دیویی با تضادهای سنتی شروع می‌شود. تضاد بین رشد طبیعی و نفوذ اجتماعی، تجربه، تفکر مجرد و... که می‌توان این تضاد را با ترکیب فراگیری که همیشه نزد دیویی به تداوم بازمی‌گردد مرتفع کرد.

به نظر ارسطو برای رد کردن فلسفه هم، باید به خود فلسفه رجوع کنیم.

رابطه نزدیکی بین آموزش و پرورش و فلسفه وجود دارد. آموزش، سپردن دانستنی‌ها به دیگران می‌باشد اما دانستنی‌ها تنها آنگاه سودمندند که به کار آیند و آموزش آنگاه به کار می‌آید که زمینه‌ای برای پدید آمدن تغییری در نوآموز گردد چنان که او را به انجام کارهایی توانا سازد و بر دایره امکان‌های او بیفزاید یعنی زمینه‌ای گردد برای پرورش که همانا به کار آمدن توانایی‌هاست.

 **نکته ۱۰:** پرورش، شکوفایی توانایی‌ها و استعداد‌های درونی است و معنای اصلی تربیت انسانی نیز کشاندن آدمی به سوی ارزش‌ها می‌باشد.

 **مثال ۵:** در کدام روش فلسفی هیچ‌گونه تألیفی صورت نمی‌گیرد و از هرگونه قضاوت ارزشی اجتناب می‌شود؟

(۱) روش تاریخی (۲) روش برهان خلف (۳) روش تأمل و بازنگری (۴) روش تحلیل منطقی

**پاسخ:** گزینه «۴» تحلیل منطقی هیچ‌گونه تألیفی به دنبال ندارد و با طرد هرگونه قضاوت ارزشی و با اکتفا به روشن کردن مطالب همه چیز را به حال خود رها می‌کند.

از نظر شریعت‌مداری فلسفه کاری است که فیلسوف انجام می‌دهد. هم اکنون باید دید که فیلسوف چه کارهایی انجام می‌دهد؟



## فعالیت‌های فلسفی فیلسوفان عبارتند از:

۱- تحلیل ۲- انتقاد و ارزیابی ۳- ترکیب ۴- بررسی ارزش‌ها ۵- تفسیر ۶- سیر عقلانی

**۱- تحلیل:** اولین قدم و یکی از مهم‌ترین فعالیت‌هایی که همه فیلسوفان به آن می‌پردازند تحلیل می‌باشد. تحلیل، تفکیک و جزء کردن است. در تحلیل، کلمات به عنوان یکی از فعالیت‌های فلسفی مشخص می‌شوند و درباره آن‌ها توضیح داده می‌شود. یکی از دلایل دشواری فهم فلسفه، کلی بودن آن است که به کمک تحلیل یک مفهوم کلی و فهم اجزاء و عناصر، مشکل برطرف می‌شود. مثلاً درک مفهوم «تربیت» که واژه‌ای کلی است و هر فردی تعریف خاصی از آن دارد مشکل است. با این حال چنانچه از مفاهیم آموزش، کارآموزی، معلم و شاگرد استفاده کنیم مفهوم را بهتر درک خواهیم کرد. در تحلیل به عنوان یکی از فعالیت‌های تحقیقی فیلسوف، قضاوت مطرح نیست. زیرا در این فعالیت او به جزء جزء کردن عناصر یک واژه یا فکر می‌پردازد و ارتباط آن‌ها را با یکدیگر درک می‌کند. البته تحلیل، زمینه‌ای برای فعالیت انتقاد و ارزیابی می‌باشد اما در آن قضاوت مطرح نیست. پاره‌ای از فیلسوفان کار فلسفه را در عصر ما تحلیل زبان و فکر تلقی می‌کنند.

کار فلسفه در تحلیل زبان، روشن ساختن مفاهیم و معانی کلمات و واضح نمودن آن‌ها است. در تحلیل فکر یا ربط منطقی قضایا نیز فلسفه نقشی مهم به عهده دارد. تحلیل فکر همان تحلیل حکم یا قضاوت است. در تحلیل فکر، گزاره یا جمله مورد بررسی قرار می‌گیرد. مثلاً وقتی واژه «فلسفه» مد نظر باشد تحلیل زبان صورت گرفته وقتی «فلسفه یونانی است» بررسی شود تحلیل فکر صورت گرفته که در نهایت گروهی از فلاسفه کارشان را محدود و منحصر به تحلیل می‌کنند که به این گروه «طرفداران مکتب تحلیلی» می‌گویند. از طریق تحلیل قضایا می‌توان اصول یا مقدماتی را که این قضایا از آن‌ها استخراج شده یا بر آن‌ها متکی هستند مشخص و واضح ساخت. تحلیل زبان و روشن کردن معانی در بحث‌های علمی و فلسفی بسیاری از اختلافات را از میان می‌برد. از نظر طرفداران مکتب تحلیل فلسفی چون فلسفه مسأله یا موضوعی خاص ندارد که درباره‌ی آن بتوان بحث کرد و نظریه‌ای را بتوان ابراز نمود.

بنابراین کار فلسفه، تحلیل زبان به منظور روشن ساختن مفاهیم و واضح نمودن آن‌هاست. فعالیت تحلیلی در کار فیلسوفان از زمان قدیم معمول بوده است. مکالمات سقراط و روش او در تحقیق که به نام روش **دیالکتیک** خوانده می‌شود نمونه‌ای از این فعالیت تلقی می‌شد.

**۲- انتقاد و ارزیابی:** انتقاد به معنای بررسی و ارزیابی همسانی درونی و بیرونی یک نظریه، مفهوم یا عقیده با اجزا و عناصر خودش و نیز با موقعیت و معیارهای بیرونی است. به طور مثال در ریاضیات می‌توان از روی اصول و تعاریف، احکام و قضایا را مورد بررسی قرار داد و یا در علوم طبیعی نتایج تحقیقات و توافق با نظریه‌های موجود را می‌توان معیار مناسبی برای ارزیابی و نقد در نظر گرفت. دامنه انتقاد فلسفی بسیار وسیع است و موارد مختلف از جمله اصول، روش‌های علمی، افکار، عقاید معمول و به طور کلی عناصر اساسی تجربیات انسانی را می‌تواند در برگیرد. در ارزیابی احکام، معیار سنجش و میزان، باید مشخص باشد. در پاره‌ای از رشته‌ها مانند ریاضی و منطق، ارزیابی از روی اصول و تعاریف صورت می‌گیرد. میزان و معیارهای ارزیابی در فلسفه محدود نیست. فیلسوف در ارزیابی خود را معطوف به نتیجه پژوهش علمی نمی‌کند و عقاید محدود و ناقص را که یک یا دو جنبه از رفتار آدمی را تعیین می‌کند یا با نظریات ثابت شده منطبق نیست مردود تلقی می‌نماید.

**کلمه مثال ۶:** دامنه انتقاد در کدام فعالیت‌های فلسفی بسیار وسیع است و موارد مختلف تجربیات انسانی را در برمی‌گیرد؟

۱) ترکیب ۲) بررسی ارزش‌ها ۳) ارزیابی ۴) تفسیر

پاسخ: گزینه «۳» در انتقاد و ارزیابی، دامنه انتقاد وسیع‌تر از بقیه فعالیت‌هاست و موارد مختلفی از جمله اصول، روش‌های علمی، افکار، عقاید معمول و به طور کلی عناصر اساسی تجربیات انسانی را می‌تواند در برگیرد.

**۳- ترکیب:** فلسفه به تألیف یا ترکیب نظریات جدید و تازه می‌پردازد.

ترکیب به عنوان نظریه پردازی، اساساً کاری فلسفی است. در این دیدگاه ممکن است عناصر تازه‌ای وجود داشته باشد که فیلسوف آن‌ها را با عناصر پیشین به گونه‌ای ترکیب می‌کند تا بتواند پدیده‌ای را توضیح دهد و یا اگر عناصر تازه‌ای وجود نداشته باشد فیلسوف به گونه‌ای آن‌ها را ترکیب می‌کند که تازه و بدیع باشد. در ترکیب، فیلسوف از ماهیت جهان، وحدت یا تعداد آن بحث می‌کند.

**نکته ۱۱:** ترکیب یکی از فعالیت‌های تحقیقی می‌باشد و با جامعیت که از خصوصیات ذهن فلسفی است سازگاری بیشتری دارد.

**کلمه مثال ۷:** در کدام یک از فعالیت‌های فلسفی از ماهیت جهان، وحدت و تعداد آن سخن به میان می‌آید؟

۱) ترکیب ۲) تفسیر ۳) بررسی ارزش‌ها ۴) انتقاد

پاسخ: گزینه «۱» ترکیب با جامعیت که یکی از خصوصیات ذهن فلسفی است سازگاری بیشتری دارد که در آن فیلسوف از ماهیت جهان، وحدت یا تعداد آن بحث می‌کند.



**۴- بررسی ارزش‌ها:** در عصر ما بررسی ارزش‌ها یا آنچه برای افراد و اجتماعات ارزش دارد کاری مهم و ضروری است. روشن نمودن اهمیت ارزش‌های دینی و ارتباط دین با ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی جزء وظایف رهبران دینی و فیلسوفان است. بررسی ارزش‌ها یا ارزش‌شناسی یکی از مقوله‌های سه گانه فلسفه است که در آن به بررسی اخلاق و زیبایی پرداخته می‌شود. با تغییر جوامع، ارزش‌ها نیز به تبع آن‌ها دچار تغییر می‌شوند. پرسش‌هایی که با توجه به تغییرات ارزش‌ها در جوامع مطرح می‌باشند عبارت هستند از این که: باید به چه ارزش‌هایی عمل کرد؟ چه ارزش‌هایی اساسی هستند؟ آیا ارزش‌ها نسبی هستند؟ چرا بین ارزش‌ها تضاد صورت می‌گیرد؟ و... بررسی این گونه پرسش‌ها و توضیح آن‌ها کاری فلسفی است. کار اصلی فلسفه در عصر ما بررسی ارزش‌های اساسی می‌باشد.

**۵- تفسیر یا بسط نظریات علمی:** بسیاری از دانش‌های بشری در حوزه‌های مختلف از طریق گسترش و تغییر نظریات علمی حاصل می‌شوند. (به طور مثال نظریه سیستم‌ها ابتدا به صورت عمومی مطرح شد و سپس به همه جوانب زندگی انسان ارتباط داده شد). تئوری‌های علمی عبارت هستند از تفسیرهایی که دانشمندان درباره پدیده‌ها یا امور خارجی ابراز می‌دارند. فیلسوفان نیز این گونه تئوری‌ها را به عنوان حقایق علمی مورد تفسیر قرار می‌دهند. تفسیر فلسفی از نظریات علمی به صورت تعمیم آن نظریات و بیرون کشیدن مدلولات آن‌ها به عمل می‌آید. به طور کلی تفسیر نظریات علمی به توضیح نظریات علمی، روشن کردن زوایای مختلف و تعمیم نظریه می‌پردازد. مارکس نیز تحولات تاریخی را تکامل جدی وسایل تولید می‌داند.

**۶- سیر عقلانی:** ذهن افراد معمولاً تحت تأثیر عوامل مختلف قرار می‌گیرد. این عوامل در بیشتر موارد ذهن را محدود ساخته و مانع ابتکار و خلاقیت آن می‌شوند. گاهی امور محسوس، ذهن ما را به خود مشغول می‌دارند، زمانی تجربیات محدود ما مانع پیشرفت و سیر عقلانی می‌شوند.

در بعضی موارد عقاید یا معرفت عمومی، ما را از فکر کردن و کشف راه‌های تازه باز می‌دارند و گاهی نیز هماهنگی و توافق با دیگران، ذهن ما را از فعالیت‌های اساسی باز می‌دارد. سیر عقلانی آن‌گونه فعالیت فلسفی است که ذهن را از نفوذ این گونه عوامل محفوظ نگاه می‌دارد یا تأثیر آن را به حداقل می‌رساند.

یکی از تفاوت‌های اساسی فلسفه و علوم در همین فعالیت به چشم می‌خورد. دانشمندانی مانند وایت هد، دیویی و راسل در نوشته‌های خود سیر عقلانی یا نظری را برای خلق افکار تازه و از میان بردن محدودیت‌های فکری ضروری می‌دانند. در واقع نفی محدودیت‌ها معنای سیر عقلانی است.

**کلمه مثال ۸:** در تفسیر که یکی از فعالیت‌های فلسفی است فیلسوف عمده‌ترین کاری را که انجام می‌دهد کدام مورد است؟

(۱) به بررسی اخلاق و زیبایی می‌پردازد.

(۲) به توضیح نظریات علمی و روشن کردن زوایای مختلف و تعمیم آن نظریات می‌پردازد.

(۳) به بررسی و ارزیابی همسانی درونی و بیرونی یک مفهوم یا موقعیت می‌پردازد.

(۴) ذهن به کشف راه‌های تازه می‌رسد.

پاسخ: گزینه «۲» تفسیر نظریات علمی به صورت تعمیم نظریات به توضیح نظریات علمی می‌پردازد.

## روش‌های پرداختن به فلسفه

فلسفه را می‌توان بر اساس مفهومی که از آن در نظر گرفته می‌شود و نیز با توجه به روش و نحوه مطالعه به چند طریق مورد بررسی قرار داد. از جمله آن روش‌ها:

**۱- در نظر گرفتن فلسفه به عنوان فلسفیدن یا فرآیند فعالیت فلسفی:** افراد در هنگام پرداختن به فلسفه ابتدا با سؤالاتی بنیادی و اساسی در مورد ذات و ماهیت چیزها مواجه می‌شوند سپس تلاش می‌کنند آن را روشن کنند و پاسخ‌های احتمالی به آن بدهند، فرضیه ارائه کرده و سپس پاسخ‌های خود را مورد بررسی قرار دهند و در نهایت پاسخی را برای پرسش خود انتخاب نمایند. در این صورت فلسفه به معنای فلسفیدن است. فلسفیدن به طور کلی مستلزم داشتن حس کنجکاوی است و به تبع آن کسی که بخواهد در حوزه‌ی تعلیم و تربیت به فلسفیدن بپردازد باید نسبت به مسایل تربیتی کنجکاو و حساس باشد.

**فلسفه در معنای فلسفیدن به سه طریق با آموزش و پرورش ارتباط پیدا می‌کند:**

الف - فلسفه با تربیت برابر است.

ب - فلسفیدن را به عنوان نوعی مهارت در نظر بگیریم که خود از مهارت‌های فرعی بیشتری تشکیل شده است.

ج - فلسفیدن، درباره‌ی پدیده‌های مختلف است که یکی از این پدیده‌ها می‌تواند آموزش و پرورش باشد. نکته جالب این است که رویکرد موجود در ایران، فلسفه را به عنوان نتایج فلسفیدن یا مرور آراء و عقاید فلاسفه در نظر می‌گیرد و فلسفه در این معنا پیچیده و دشوار نیست و همه می‌توانند به آن بپردازند زیرا این اعتقاد وجود دارد که پرسیدن جزء ذات انسان‌هاست.



**نکته ۱۲:** برای پرداختن به فلسفه در معنای اول دو ویژگی کافی است: ۱- پرسیدن و ۲- حس کنجکاوی داشتن. بنابراین فلسفه در معنای اول عمل فلسفی یا فلسفه‌ورزی یا پرسیدن پرسش درباره ذات و کنه هر چیزی می‌باشد.

**۲- در نظر گرفتن فلسفه به عنوان نتایج فلسفیدن:** ضمن بررسی آثار نویسندگان فلسفی درباره تعریف و مفهوم فلسفه این نکته آشکار می‌شود که بسیاری از آن‌ها فلسفه را پرسیدن پرسش‌های بنیادی می‌دانند اما مشخص نیست چرا عده‌ای دیگر به هنگام آموزش فلسفه به روش دوم عمل می‌کنند یعنی به جای آموزش پرسیدن، یادگیرندگان را وادار می‌کنند تا پاسخ‌های دیگران به پرسش‌های فلسفی را مطالعه کنند. در ادبیات فلسفه به این کار «انحراف از سنت فلسفی اندیشیدن» گفته می‌شود. فلسفه در معنای دوم به دلیل پاسخ‌های متعدد و پیچیده‌ای که به پرسش‌های فلسفی داده شده است امری دشوار است و پرداختن به آن تنها برای عده‌ی کمی که در رشته‌ی فلسفه و رشته‌های مرتبط مشغول به تحصیل هستند امکان‌پذیر است.

**نکته ۱۳:** فلسفه در معنای دوم مطالعه و بررسی آراء و عقاید فیلسوفان می‌باشد.

**خلاصه این که حداقل دو دلیل را می‌توان برای اولویت دادن به پرسش‌های فلسفی بیان داشت:**

۱- توجه به پرسش‌ها، رو کردن به کسی می‌باشد که فلسفه را در چنین معنایی به کار برده که او همانا سقراط است. وی آغازگر حقیقی فلسفه بود. کار سقراط همانا برانگیختن توجه فرد به شناختن خود و بیدار کردن خود او برای طرح پرسش‌های مختلف بود. از دیدگاه وی فیلسوف کسی است که فلسفی شده باشد یعنی فلسفی بیندیشد و به طرح پرسش بپردازد.

**نکته ۱۴:** سنت فلسفی اندیشیدن با سقراط و پرسش و پاسخ او آغاز شده است.

۲- انسان از آن جهت از سایر موجودات متمایز است که دارای **قوه‌ی ناطقه** (به قول ارسطو) و یا **تفکر** می‌باشد و کمال هر موجود در به کمال رساندن قوه‌ی متمایز آن است. اما آیا تا زمانی که انسان به پرسشی برخورد نکند واقعاً به تفکر می‌پردازد؟ پس پرسیدن کلید تفکر است یعنی پرسیدن برابر با تفکر و فلسفیدن می‌باشد.

در باب چگونگی به کار گرفتن عقل یا ابزار عقل از سوی فیلسوف نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. با طرح این نظریه‌ها به اصطلاح روش‌های مختلف تحقیق در فلسفه پیشنهاد شده است. به نظر سقراط ابزار عقل را باید با روش مباحثه و گفتگو به کار گرفت. به عقیده ارسطو ابزار عقل را باید با روشی به کار برد که در منطق پیشنهاد شده است. بنا به عقیده **دکارت روش ریاضی** مشکل گشاست و بنا به باور **فرانسویس بیکن** در فلسفه باید از روش استقرایی بهره گرفت. در ادامه این بخش به ارائه این روش‌ها می‌پردازیم.

**۱- روش مناظره یا مباحثه:** گاهی پژوهش‌های فلسفی به صورت مباحثه میان دو دسته یا دو نفر انجام می‌گیرد. مکالمات سقراط این نوع پژوهش فلسفی را به خوبی مجسم می‌سازد. گفتگو از ویژگی‌های اساسی انسان و وجه تمایز او از سایر حیوانات است. از نظر ارسطو فصل جدا کننده انسان از سایر حیوانات قوه‌ی ناطقه (تفکر) او می‌باشد. اما طبق نظر روان‌شناسان اگر کودک نتواند به مفهوم پردازشی از طریق گفتگو بپردازد صاحب نظر نخواهد شد. گفتگو باعث ایجاد تفکر و رشد او می‌شود. بر مبنای این روش، طرح و بررسی مسایل فلسفی و شناخت حقیقت امور از طریق **مناظره و گفتگو** امکان‌پذیر می‌گردد. در مباحثه معمولاً طرفین برای ایجاد تفاهم به تحلیل کلمات و مفاهیم می‌پردازند و معنای کلمات را مشخص می‌کنند. همین‌طور ضمن بحث هر طرف اصول یا قواعدی را که طرف دیگر پذیرفته و اظهارات خود را بر آن مبتنی ساخته مورد بررسی قرار می‌دهد.

**نکته ۱۵:** فرق مناظره با فعالیت تحلیل فلسفی در این است که در مناظره اثبات یا رد نظریه‌ای اساس بحث را تشکیل می‌دهد در صورتی که در جریان تحلیل فلسفی هدف مشخص ساختن معانی کلمات و توضیح آن‌هاست.

**۲- روش قیاسی (ارسطویی):** مباحثات فلسفی گاهی به صورت طرح چند اصل یا مقدمه و بیرون کشیدن احکام یا صفات جزئی از این مقدمات صورت می‌گیرد این جریان را در اصطلاح **قیاس** می‌خوانند. یعنی از یک سری اصول کلی یک اصل جزئی استنتاج می‌شود. به عنوان مثال هر کسی که استعداد خود را به کار می‌اندازد می‌تواند مشکلات خود را حل کند. روش قیاسی در ریاضیات نیز به کار می‌رود. پژوهش‌های فلسفی همه جنبه‌ی قیاسی ندارند. در فلسفه نیز باید به مشاهده پرداخت و پاره‌ای از نظریات فلسفی را ضمن مشاهده دقیق پدیده‌ها به وجود آورد. مشاهده گاهی نیز وسیله ارزیابی و انتقاد نظریات فلسفی قرار می‌گیرد.



کلمه مثال ۹: در کدام روش فلسفی اثبات یا رد نظریه‌ای اساس بحث را تشکیل می‌دهد و اصولی را که طرف دیگر پذیرفته مورد بررسی قرار می‌دهند؟

(۱) روش مباحثه (۲) روش استقرایی (۳) روش قیاسی (۴) روش ریاضی

پاسخ: گزینه «۱» در مباحثه معمولاً طرفین برای ایجاد تفاهم به تحلیل کلمات و مفاهیم می‌پردازند و معنای کلمات را مشخص می‌کنند و اصول یا قواعدی را که طرف دیگر پذیرفته و اظهارات خود را بر آن مبتنی ساخته مورد بررسی قرار می‌دهند.

**در منطق ارسطو مشاهده و تجربه جزء مقدمات قیاس برهانی ذکر شده‌اند.** قیاس منحصر به آنچه که ارسطو گفته نمی‌باشد. قیاس و استقراء هر دو در پژوهش‌های فلسفی به کار می‌روند و اصولاً نمی‌توان فعالیت‌های ادراکی و تحقیقی انسان را به حسی یا عقلی و استقرایی یا قیاسی تقسیم کرد. در هر ادراک و تحقیقی دو جنبه دخالت دارد. اما در فلسفه بیشتر از قیاس و در علوم طبیعی بیشتر از مشاهده استفاده می‌شود.

نکته مهم درباره قیاس که باید به آن اشاره کرد آن است که قیاس مقایسه دو چیز کلی با هم است و از کل به جزء می‌رود و برتری آن در یقینی بودنش می‌باشد. **۳- روش استقرایی:** مشاهده امور جزئی و استخراج یک اصل یا قاعده کلی از آن را استقراء می‌گویند. برای مثال با مشاهده یک نوع بیماری در اکثر مردم یک شهر می‌توان این نتیجه کلی را استخراج کرد که اکثر مردم این شهر دچار آن بیماری هستند. روش استقرایی چنان‌که بعضی تصور می‌کنند اختصاص به پژوهش‌های علمی ندارد. در تهیه تئوری‌های علمی ضمن استفاده از مشاهده یا استقراء، قدرت عقلانی یا فکری انسان نیز تأثیر فراوان دارد. روش استقراء را ابتدا **ارسطو** در قالب منطق ارائه و آن را به دو صورت **تام** و **ناقص** مطرح کرد. در استقراء تام تمام موارد جزئی بررسی می‌شوند. در استقراء ناقص موارد محدودی مورد بررسی قرار می‌گیرند و بالاخره آن که استقراء از جز به کل رسیدن بوده و مصداق آن مشت نمونه خروار است. برتری و مزیت روش استقرایی در سودمندی‌اش می‌باشد.

نکته ۱۶: ارسطو و پیروانش در پژوهش‌های علمی و فلسفی به قیاس بیشتر از استقراء اهمیت می‌دهند.

کلمه مثال ۱۰: ارسطو و پیروانش در پژوهش‌های علمی و فلسفی به کدام روش بیشتر اهمیت می‌دادند؟

(۱) روش حل مسأله (۲) روش قیاسی (۳) روش استقرایی (۴) روش ریاضی

پاسخ: گزینه «۲» ارسطو و پیروانش در پژوهش‌های علمی و فلسفی به قیاس بیشتر از استقراء اهمیت می‌دادند.

**۴- روش حل مسأله:** از نظر دیوبی علم و فلسفه جوانب مختلف تفکر هستند. او می‌گوید: هر گونه پژوهش زمانی آغاز می‌شود که فرد با پرسش یا مسأله‌ای مواجه می‌شود سپس وی اقدام به تجزیه و تحلیل و روشن کردن مسأله می‌نماید، فرضیات را طبقه بندی می‌کند، راه‌حلهایی برای آن فرضیات معلوم می‌کند، راه حل‌ها را بررسی و آزمایش می‌نماید و سرانجام به تأیید یا رد فرضیه‌ها می‌پردازد. طرفداران فلسفه آزمایشی هدف‌ها را از محدودیت‌ها، امیدها و الهامات موجود در تجربه روزانه بیرون می‌کشند و آن‌ها را تلطیف می‌کنند و به صورت آرمان‌هایی که باید فعالیت‌ها را هدایت کنند درمی‌آورند.

نکته ۱۷: جان دیوبی، روش حل مسأله را به عنوان روش تحقیق معرفی کرد.

**۵- روش ریاضی (روش دکارت):** دکارت فیلسوف فرانسوی عقیده داشت که عقل سرچشمه شناخت انسان است. به نظر وی برای بررسی مسایل علمی و فلسفی باید از روش علوم ریاضی (هندسه) یعنی برهان استفاده کرد بدین معنی که برای شناخت حقایق علمی و فلسفی، روشی جز روش قیاسی (برهان ریاضی) که گونه‌ای روش عقلانی است وجود ندارد.

در برابر روش‌هایی که مطرح شد می‌توان از چند روش دیگر سخن گفت. از جمله این روش‌ها روش «شهودی» (عرفانی) و دیگری روش «اخلاقی» (روش کانت) است. طرفداران این دو روش، فلسفه را جهان بینی عقلانی به شمار نمی‌آورند و مابعدالطبیعه (متافیزیک) عقلانی را مردود می‌شمارند. طرفداران این دو دیدگاه هر یک به گونه‌ای بر عاطفه، احساس قلبی و دل صاف تکیه می‌کنند و آن را ابزار شناخت حقیقت می‌شمارند.

روش دیگری از جمله روش برتراند راسل مشهور به «روش علمی» است.

به نظر راسل قضایای (مسایل) فلسفی، کلی و عمومی هستند یعنی مقیم بر تجربیات جزئی می‌باشند. همین خصوصیات در قضایای ریاضی و منطقی نیز وجود دارد. بنابراین برای بررسی مسایل باید از روش‌های ریاضی استفاده کرد.

این دو روش در واقع گونه‌ای از روش‌های قبلی هستند مثلاً روش علمی راسل همان روش «قیاسی» است منتها راسل این روش را در شکل تکامل یافته‌تر و به گونه‌ای تازه‌تر مطرح ساخت.